



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۰۹/۰۲/۲۰۲۲

محمد صالح گردش

هزاره ها، باشندگان قدیم و بومی این دیار

هزاره ها یکی از اقوام بزرگ و از باشندگان قدیم سرزمین ماست که اکثراً به زبان پارسی و دری صحبت می کنند. هزاره (فتح هـ) مردمی اند که بیشتر در مناطق مرکزی کشور موسوم به هزاره جات زندگی می کنند. زائر بودایی چینی هیونتسینگ در قرن ششم از دیدن مردمانی با چهره های چینی در این اراضی متعجب و شگفت زده شده و آنها را «هوساله» (خوشدل و خوش قلب) خوانده است. هزاره ها منتسب به نژاد زرد آسیایی بوده صاحب چشمان سیاه بادامی، موهای سیاه، قامت های متوسط و کوتاه و چارشانه، گونه های برآمده، پیشانی های پهن و رخسار گرد می باشند. این مردم بر علاوه مناطقی چون بامیان و دایکندی در ولایات دیگری چون، غزنی، کابل، کاپیسا، پروان، غور، ارزگان، سمنگان، بغلان، پنجشیر، سرپل، قندهار و اکثر ساحات و نقاط کشور ما زیست دارند. محترم حبیبی نیز تا جایی که به خاطر دارم با تمسک به قول زائر چینی، ریشه اسم هزاره را در یکی از نوشته هایش هوساله دانسته و قدامت زیستی این طایفه را در کشور ما پیش از یورش چنگیز دانسته است. اما اکثر مردم و حتا خود مردم هزاره ما فکر می کنند که این طایفه بقایای عساکر چنگیز و از اخلاف مغول بوده باشند. چنانکه با این تعبیر، اسم مردم هزاره را به یکی از آن دسته های نظامی چنگیز خان که به هزار هزار نفر تقسیم و دسته می شدند، نسبت می دهند و بیشتر باور به این است که هزاره های کشور ما اخلاف همان دستجات هزار نفره قشون چنگیز بوده باشند. ورود و غلبه عساکر چنگیز را نمی توان به کشور امروزی افغانستان کتمان کرد، زیرا چنگیزیان با عبور از دریای آمو و در ساحات بلخ، مردم شهرک های چون «سدره» و «دستگرد» را بعد از درهم شکنی مقاومت شان در استان بلخ امروزی قتل عام نمودند که تا حال حتا نشانی از اسم این مناطق که می باید در میانه راه بلخ تا شبرغان قرار می داشتند، از صفحات تاریخ زوده گردید و نشان و بقایای اسمی از آن محلات نیز برجا نیست. این قلم تا حال کوشش دارد تا جایگاه های این مناطق را درین اراضی تثبیت نماید، اما موفق نگردیده ام. همین طور یکی از شهرهای تاریخی دیگری که از مراکز مهم فرهنگی و سیاسی کشور ما قبل از اسلام و بعد از اسلام بود چنانکه این شهر در زمان کوشانیان و ساسانیان در تاریخ بارها دست بدست شده بود و به احتمال بسیار زیاد در میانه کوه هایی از ختم دشت لیلی الی شهر میمنه قرار داشته و به نام «تالقان» یاد می گردید، بعد از ورود چنگیزیان از صفحات تاریخ محو و مفقود گردیده است. اینجانب که در باره آن شهرک باستانی نوشته ی دارم موقعیت آن شهرک را در ساحات اراضی «المان» و «قیصار» از مریوطات فاریاب وانمود ساخته بودم. رک (ریشه واژه های پوهنتون و دانشگاه صص ۲۳-۱۷)، ولی باز هم در تعیین ناحیه تالقان دچار تردید ام ولی نظر به اسناد تاریخی کاملاً مشخص است که تالقان شهری محصور به کوه ها و در میان راه بالا مرغاب و شبرغان قرار داشته است که البته نسبت به شبرغان به بالا مرغاب نزدیکتر بوده است. بعد از تصرف شهرها و بلاد خوارزم توسط چنگیزیان برمی آید که جلال الدین محمد خوارزمشاه به این مناطق پناهنده شده باشد و هم قساوت و بیرحمی زیاده از وصف چنگیزیان به مردم این سامان گواه براین بوده می تواند که ناشی از خصومت وی نسبت به خاندان شاهی خوارزم خواهد بود. احتمال دارد که جلال الدین محمد خوارزمشاه بعداً در اراضی بامیان پناه برده است، چنانکه چنگیز بعد از تصفیه اراضی بلخ و شبرغان به صوب بامیان رفته و در اثر کشته شدن یک نواسه اش در جنگ های آن سامان با اهالی بامیان نیز بیرحمی و قساوت زایدالوصفی نمود چنانکه باشندگان آن سرزمین را کلاً از دم تیغ بدر کرد. پس مردم هزاره مان نیز که یکی از کتله های مردمی بامیان بودند و از بلایای لشکر چنگیز در امان نمانده اند. به نظر این قلم هزاره ها نه تنها اینکه از اخلاف و بقایای لشکر چنگیز نبوده اند که بیشتر خساره مندی را نیز از دست چنگیزیان دیده اند.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولئ

با استناد از ابیات فردوسی طوسی می توان گفت که هزاره ها مردم باستانی این سرزمین اند، چنانکه در ملحقات شاهنامه فردوسی، یکی از داستان‌ها، «داستان سرگذشت رستم با کک کهزاد» است و آن داستان با این ابیات می‌آغازد:

چنین گفت دهقان دانش پژوه - مر این داستان را ز پیشین گروه
که نزدیک زابل بسه روز راه - یکی کوه بد سر کشیده بمه
بیکسوی او دشت خرگاه بود - دگر دشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ - ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ

طایفه و قوم «لاچین» را که فردوسی یادآوری می کند، مردمی بغیر از قوم هزاره ما نیست. چنانکه این طایفه تا به امروز در اراضی زابل و غزنی در کنار اقوام دیگر و به خصوص پشتون ها قرن ها را با صلح و ثبات و برادری زیسته اند. همچنان غرض اثبات این موضوع باید افزود که هنوز هم در منطقه «قافزار» دره ترکمن ولسوالی غوربند ناحیه ایست به نام لاجین که باز هم اصالت این اسم مربوط طایفه هزاره ما می گردد. تمام مردم افغانستان از گذشته های دور تاریخی با این مردم آشنا و مأوس بوده اند، ولی بعد از قرن ها زیست این مردم در کنار اقوام دیگر، زمانی که هم شکل ها و هم چهره های دیگر این طایفه یعنی مغول ها از سمت شمال در این اراضی یورشگری و قتل و غارت نمودند، کم کم دیگر طوایف نسبت به این طایفه حساس شدند. شاید نسل های قبلی باشندگان دگر این سرزمین با دانستن اصل موضوع و بیگناهی و عدم رابطه این مردم با مغول ها نسبت به این مردم حساسیت نشان نداده باشند، زیرا ما شاهد کدام جنگ و درگیری در تاریخ علیه قوم هزاره نبوده ایم. اما ضدیتی که علیه قوم هزاره بوجود آمد بیشتر ریشه سیاسی داشته و از زمان عبدالرحمن خان می آغازد. عبدالرحمن خان که در صدد ساختار یک دولت متمرکز و واحد بود، وقتی مقاومت و ایستادگی و عدم انقیاد مردم هزاره را در مقابل خود دید، تحمل نکرد و در برابر این مردم قشون کشی نمود و حتا این موضوع را بخاطر برانگیختن اقوام دیگر، مذهبی ساخت و دست به کشتار این طایفه زد. برآستی نیز که هزاره ها در زمان عبدالرحمن خان شدید ترین خسارات مالی و جانی و دربردی را متحمل گردیدند و کسان و فامیل هایی که از این طایفه توان مالی داشتند، حتا به کشور دیگری چون پاکستان و ایران و آسیای میانه مهاجر و در همان اماکن سکنی گردیدند. اما مردم هزاره ما با خوش قلبی های شان خصومت پیش نگرفتند چنانکه از معنی اسم قومیت شان نیز برمی آید و باوجود چنان قساوتی که عبدالرحمن خان با ایشان نموده بود باز هم کینه نگرفتند و در زمان امان الله خان یگانه قومی که نسبت به او وفادار ماندند هزاره ها بود. وقتی بچه بودم مادرکلان مادری ام که جریان و حوادث سقوط حکومت امان الله خان از نظرش گذشته بود، قصه می کرد که بعد از سقوط دولت امانی کسی بنام «ملا صفر» که از باشندگان «بلخاب» ولایت سرپل امروزی بود بر علیه نظام سقوی غرض احیای مجدد سلطنت امان الله خان قیام نمود و جنگ های سختی را با طرفداران سقو برآه انداخت و در نتیجه پیکار هایش توانست مناطق سانچارک و سرپل و جوزجان و بلخ و ساحات دور و نزدیک دیگر را تا سمنگان به تصرف در آورد و همزمان نادر خان نیز توانست از طرف جنوب مرکزیت حاکمیت حبیب الله را در کابل مضمحل سازد که بعداً نظام امور بدست نادر خان قرار گرفت. اینکه نادر خان نخواست زمام امور مملکت را دو باره به امان الله خان مسترد نماید مربوط مسایل خانوادگی آن دو می شود و اما استقامت ها و مجاهدت های مردم هزاره فقط بخاطر نهضت امانی و احیای دو باره سلطنت برای امان الله خان بود و چنانکه تاریخ شاهد است مردم هزاره ولایت غزنی را نیز در زمان حاکمیت سقو به نفع امان الله خان به تصرف درآوردند. شاید بی مهری برادران نادر خان در دوران سلطنت ظاهرشاه نیز با این مردم ریشه به همین موضوع داشته است که هزاره ها طرفداران امان الله خان بوده اند. سخن اینجاست اگر قرار بود هزاره ها خصومت عبدالرحمن خان را به دل می داشتند، برای ابقای مجدد او مجاهدت نمی کردند. مشکل این است که امروزیان فکر می کنند نسل های گذشته در جهل و نادانی محض بوده اند و اما فکر نمی کنند که نسل های گذشته نیز از اوضاع و حوادث اجتماعی شان برداشت هایی داشته اند و بر وفق منافع و تفکیک شان از خوب و بد، عمل کرده اند. شاید یک نسل بعد هزاره علل سرکوبی نسل پیشین شانرا می دانستند و قضاوت با سنجش نموده بودند که در آن معامله ها عبدالرحمن خان به تنهایی و یک جانبه ملامت نبوده است

فکر می کنم که هزاره های باشنده کشور ما بقایای نسل عساکر برجا مانده چنگیز نبوده است و این به معنایی نیست که نبود مغل ها و بقایای لشکر چنگیز را در اراضی کشور انکار نمود. اخلاف چنگیزیان نیز تا حال در بعضی حصص اراضی کشور ما بسر می برند. مثلاً در جنوب کوه البرز در منطقه کاریز، قومی بسر می برد به نام «منگک» که به

احتمال زیاد و با توجه به اسم شان بقایای طایفه مغول اند. در یکی از نواحی سانچارک زمانی ناحیه ی را دیده بودم بنام «منگک قبلی» و همین گونه بسا جاها و اماکن دیگر که نشانه های زیستی مغولان را می نمایند.

نظر من این است باوجودیکه بودا (سیدارتا) پیشوای آئین بودایی که یکی از شاهزادگان سکایی و آریایی تبار بوده است، اما دینش بیشتر در میان مردم و اهالی زرد نژاد گسترش یافته بود. همانگونه که در نواحی کشمیر و جنوب کشمیر مردم آریایی با باشندگان قدیم شبه قاره هند می زیستند، در کنار آنها از گذشته های دور مردمی از قبایل زرد نیز می زیسته اند که به احتمال قوی جایگاه و زیست گاه اولیه شان سرزمین «تبت» امروزی بوده است چنانکه امروز نیز مردمی از همین ایل و خیل در نواحی «لداخ» در شمال کشمیر زندگی می کنند. دین بودایی نیز بیشتر توسط همین مردم به سرزمین تبت نفوذ نموده و از آنجا به اقصی نقاط چین ره یافته است. به نظر می رسد زمانیکه زمام امور کشور هند بدست خاندان «موری» قرار گرفت و آشوکا بعد از پذیرفتن و گرویدن به آئین بودا با یک مارش نظامی صلح آمیز در قرن سوم پیش از میلاد عرض گسترش دین بودایی تا سرزمین قندهار و حتا پیشتر از آن پیش آمد، به احتمال قوی در میان عساکر وی بیشتر مردمی از طوایف چینی و بویژه تبتی ها نیز بوده اند که یک تعداد ایشان ممکن است در دامنه های شمال کوه های سلیمان در اراضی زابل و غزنی و قندهار امروزی تا بامیان عرض پخش و نشر آیین بودا با خانواده های شان مستقر و جاگزین شده باشند و از دیدگاه این قلم همین است که می شود به گفته فردوسی مَهر صحه گذاشت که مردم هزاره ما که وی بنام لاجپن یادش کرده در جنوب کوه های سلیمان می زیسته اند. بنابراین برخلاف تمام کسانی که فکر می کنند اکثر هزاره های باشنده کشور ما از شمال کشور با یورش و خونریزی داخل شده اند، تصور من اینست که این مردم یکی از باشندگان شمال هند امروزی و نیز مناطق چترال و ابتدای دره سند بوده اند و بدون هیچ مخاصمتی از آن جا ها و از راه جنوب و شاید هم شرق به کشور امروزی ما منتقل شده اند و بنا به طبع و مزاج زیستی اسبق شان بامیان و مناطق غزنه را نسبت سردی هوا برای زندگی برگزیده و موطن ساخته اند. کسانی که بت های بامیان را پیش از منهدم شدن دیده اند، برایم حکایه کرده اند که بینی های آن بت ها نیز به شکل و شمایل بینی های مردم هزاره ما بوده اند که آن هم می تواند بیانگر قدامت زیست این مردم درین ساحات و پیش از آمدن چنگیزیان باشد.

از دید این قلم اسم هزاره یا هوساله بنا به گفته زائر چینی که در زبان و گویش هزاره گی به هیأت «ازره» (فتح نخست، سکون دوم و فتح سوم) اداء و دیگران هزاره می گویند، از دو جزء ساخته شده است: هو یکی از کلمه های اوستایی به معنای خوب است. این کلمه به هیأت هو در پشتو که کلمه تأییدی است و هیأت «خه» ی پشتو نیز ممکن از همین ریشه باشد، در زبان فارسی این کلمه به هیأت خوب و خو بکار می رود. جزء دوم که ساله یا زاله است، ممکن از ریشه کلمه «زرد» یا «زرز» کلمه سانسکریت به معنی دل بوده باشد. این کلمه همان است که در زبان های پارسی و هندی «دل» و در زبان پشتو به هیأت «زله» موجود است و به این صورت اسم هزاره به معنی خوشدل و خوش قلب بوده است. حتا فکر می کنم که این اسمی است که مردم پشتون بالای ایشان گذاشته باشند زیرا این اسم ریشه به زبان های چینی ندارد. از همین است که من برخلاف تعبیر پیشینیان اسم زردشت را به معنی دارنده شتر زرد دانسته و تعبیر شده بود، به معنی «هوش دارنده دل» یا «شخص مومن و معتقد» دانسته ام ر.ک: (آرامگاه مهر. ص ۹۰ همین قلم) باید افزود که ممکن است اسم هزاره به این طایفه یک اسم عاریتی بوده باشد زیرا باشندگان ضلع هزاره در پاکستان (هری پور، ایبت آباد و...) واقع در جنوب کوه های همالیه که مردم آن بیشتر «هندکی» و زبان شان «هندکو» است در میان مردم بنام هزاره مسمی اند و مردمی اند از تبار هندوآریایی. ازینکه اسلاف هزاره های امروزی کشور ما نیز که در همان ساحات و قرین مردم هندکی می زیسته اند- چنانکه امروز نیز طایفه ی از همین مردم بطرف شمال کشمیر در منطقه یی بنام لداخ زیست دارند- وقتی به سرزمین ما سکنی گزین گردیده اند، اسلاف ما نیز ایشان را به مناسبت اسم مردم ضلع هزاره، این مردم را نیز که از همان سمت و سو وارد گردیده بودند، هزاره نامیده اند. البته که این نام ریشه به زبان های آریایی دارد و از زبان مردم چین و تبت و مغول نیست و اما اسلاف این مردم در اصل از مردم چین و بویژه از سرزمین تبت امروزی خواهند بود. در همین جا قابل یادآوری می دانم که چنگیز باوجود فتوحات گسترده ی که در اقصی نقاط آسیا نمود، اما در زمان حیاتش به فتح جنوب چین دست نیافت که بعد از وی ساحات جنوب چین یعنی ماچین (چین بزرگ) که بدست سلسله «سونگ» اداره می گردید توسط «قوبلای خان» یکی از فرزندان چنگیز فتح شد.

از آنجا که در زبان و گویش خود مردم هزاره ما این اسم به هیأت «ازره» تلفظ و اداء می گردد، باید افزود که «اذر» نیز یکی از کلمه های اوستایی و از ریشه سانسکریت به معنای پست و پائین است. ر.ک: (یادداشت های گات ها. ص ۲۳۲) به

اساس همین معنی بود که اسم منطقه «ازره» ولایت لوگر را به معنی همین کلمه توجیه و معنی نمود. ربک (گردش، محمد صالح. «دو کلمه کرز و ازره». سایت افغان جرمن) و اگر چنین اسمی با چنین معنایی نیز بالای این مردم که نشانه خوار و ذلیل دانستن است گذاشته شده باشد، باز هم تأکید می‌نمایم که این اسم در ابتداء بالای باشندگان ضلع هزاره پاکستان مستعمل بوده و بعداً این اسم بالای این قوم در ساحات کشور ما نیز مستعمل گردیده است.

هزاره ها مردم با استعداد و زحمتکش اند و برآستی هم که افراد این طایفه از استعداد های شگرفی برخوردار اند. بزرگان کشور همسایه ما پاکستان بعد از هجرت این مردم در مناطق کویته پاکستان از زمان عبدالرحمن خان تا سال های اخیر، کم کم متوجه استعداد های باطنی و طبیعی این مردم گردیدند و با فراهم سازی زمینه های کاری و تحصیلی در مدت دو یا سه نسل، این مردم در عرصه های علوم طبیعی و ساینسی، و هم در عرصه های ورزش و نظام در پاکستان کارآیی های زیادی از خود نشان داده و بیشتر درخشیدند. در ایام ناهنجاری های داخلی کشور ما در مدت چهار دهه اخیر باز هم مردم هزاره خود را بیشتر از دیگران در رفتن به کشور های دیگر از دست داده ایم. تاجایی که خبر دارم هزاره ها در هر کشور و سرزمینی که سکنی گزیده اند، از لحاظ کاری خیر شان به مردم آن کشور ها رسیده است. سرزمین استرالیایکی از سرزمین هایبست که مردم هزاره ما در آن سرزمین بیشتر سکنی گردیده و توانسته اند خوب رشد نمایند که البته رشد و پیشرفت مردم هزاره مستقیماً متناسب به رشد آن سرزمین ها و مردم همانجا ها نیز بوده است. اگر چه که خودم از علم انسان شناسی و نیز طبابت چیزی نمی دانم اما احساس می کنم که در ژن این مردم حس تلاش و کاوشگری و پویا به شکل ویژه و ارثی وجود دارد و این طایفه از لحاظ جسمی و روانی بسیار مستعد به کار و فعالیت اند. با تأسف که دولت های افغانستان در طول این همه ایام نتوانستند متوجه این نیروی بالنده مردمی شوند و این گروه مردمی در سالهای اخیر نیز سخت در تخصیصات قومی گیر مانده و بسیار خسار مند گردیدند که البته درین موارد سیاست های نادرست رهبران قوم هزاره با مطالبه حقوق و امتیاز های بیشتر که آنهم به بانک خانوادگی رهبران شان سرزیر گردیده نیز تداخل بیشتر داشته است. همانگونه که بیشتر امتیازات پارسی زبانان سنی مذهب را چند خانواده پنجشیری به قبضه داشتند ولی کفاره گناهان زیاده خواهی و تشبثات همان چند تن را مردم شریف پنجشیر دارند می پردازند. چه بجا گفته بودند که، از شومی شوم می سوزد شهر روم. قوم نجیب هزاره و پنجشیری ما از عملکرد رهبران و بزرگان شان در سالهای اخیر بیشتر صدمه دیدند.

منابع:

- گردش، محمد صالح. آرامگاه مهر(مقالات). مزار شریف: مطبعه سید هاشم، بهار ۱۳۸۵ خورشیدی
- پوراود، ابراهیم. یادداشت های گات ها. انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱
- گردش، محمد صالح. ریشه واژه های پوهنتون و دانشگاه. مزار شریف: مطبعه صورتگر، ۱۳۹۵ خورشیدی
- شاهنامه فردوسی. کمیته دولتی. طبع و نشر ج. د. ا. کابل: مطبعه دولتی ۱۳۶۱

پایان